

اصول محاکمات حقوقی

استیناف صادر میشود محکوم علیه استیناف میخواهد مستأنف علیه ایراد عدم صلاحیت میکنند استیناف صلاحیت خود را اعلام مینماید این رأی باید مستدلاً صادر شده باشد - همین ترتیب در مورد تأیید حکم غیابی باید رعایت کرد دولی حکم نمیتواند از بیان ادله خودداری کرده ادله حکم را بحکم دیگری که سابقاً صادر شده است مراجعه دهد.

امضای حکم

حکم باید با امضاء حاکم دادگاه و مدیر دفتر برسد - هرگاه مدیر دفتر قبل از اینکه حکم موافق قانون با امضاء برسد رونوشت آن را بکسی بدهد از شغل خود منفصل و بنحدمت دولتی قبول نخواهد شد - در اینجا اشکالی پیش می آید و آن اینست که اگر حکم تنظیم شده باشد و حاکم دادگاه بواسطه عذری نتواند آن را امضاء کند چه باید کرد - بر طبق رویه قضایی چنین حکمی اثر ندارد معذک دیوان عالی تمیز رأی داده است که اگر حکمی از دادگاه جمعی صادر شده و امضاء دو نفر داشته باشد برای تأثیر آن کافی است اگر چه امضای قاضی ثالث را دارا نباشد - این رویه بی اشکال نیست.

بطلان حکم

قانون تصریح ننموده که عدم رعایت کدام يك از نکاتی که در رأی باید ذکر شود موجب بطلان است ولی بطوری که از ماده ۳۴۰ آزمایش استنباط میشود در هر مورد که نکته مؤثری در حکم رعایت نشده باشد حکم صادر باطل خواهد شد مثلاً ادله حکم دارای اهمیت بوده و عدم ذکر آن موجب نقض است - سایر مواردیکه حکم صادر نقض میشود

بعلاوه با استدلالیکه شده نه تنها دادگاههای عالی بلکه هر کس ممکن است رأی را مورد مطالعه قرار داده و ببینند که آیا موجهاً صادر شده است یا نه؟ مضافاً اینکه تشکیل رویه قضایی فقط در صورتی ممکن است که آراء مستدلاً صادر شده باشد - استدلال باید واقعی باشد نه ظاهری مثلاً اگر دادگاه در حکم خود بنویسد که بدادگاه ثابت است که مدعی حق دارد این استدلال کافی نیست باید جهات استدلال کاملاً ذکر شود - لازم نیست که دادگاه نسبت به تمام اظهارات و استدلالی که از طرف اصحاب دعوی شده است مستدلاً اظهار نظر نماید فقط تمام تقاضاهائی که شده است مورد نظر قرار داده و قبول یا رد آن را مستدلاً بیان می نماید.

اگر تقاضاهائی نتیجه يك تقاضا باشد بطوری که رد یکی از تقاضاها مستدلاً کاشف از رد سایر تقاضاها باشد استدلالیکه در زمینه تقاضای اولی بعمل آمده کافی است دیگر لازم نیست نسبت بهر يك استدلال جداگانه بعمل آید اگر رأی دادگاه با توجه بیکی از استدلالهائی که شده است درست باشد نقض نخواهد شد اگر چه استدلال دیگری که بعمل آمده است صحیح نباشد حتی اگر کلیه استدلالهای دادگاه غلط باشد ولی نتیجه ئی که گرفته شده است صحیح باشد باز رأی صادر نقض نخواهد گردید -

اگر دادگاه استیناف رأی دادگاه بدایت را تأیید مینماید لازم نیست نسبت به تقاضاهائی که در دادگاه ابتدائی شده جداگانه استدلال کند مگر اینکه در استیناف موضوع جدیدی عنوان شده باشد که در اینصورت باید نسبت باین موضوع استدلال جدید بعمل آید مثلاً حکمی از دادگاه

ابلاغ نمود زیرا با اعلام رأی در جلسه اطراف دعوی درست بر مفاد حکم اطلاع پیدا نکرده و مختصر اطلاعی که پیدا میکنند کافی نیست بنا بر این باید رسماً اعلام شود تا دیگر اطلاع بر آن مورد تردید نباشد و ما ۱۵۶ اصول محاکمات که در شرف تصویب است می گوید « هر گاه وکیل در محاکمه وکالت برای محاکمه در مرحله بالاتر نداشته و یا مجاز برای وکالت در مرحله بالاتر نباشد و وکالت در تعیین وکیل مجاز هم نداشته و یا وکیل استعفا کرده یا فوت شده باشد حکم یا قرار باید بموکل ابلاغ شود در این صورت مدیر دفتر دادگاه دو نوشتی از حکم یا قرار برای ابلاغ بموکل میفرستد و ضمناً جهت ابلاغ بموکل را بار اطلاع می دهد ».

آثار حکم

- حکمی که صادر میشود دارای آثار است :
- ۱) قاضی پس از صدور حکم دیگر نمیتواند نسبت بآن موضوع مجدداً رسیدگی نماید.
 - ۲) معمولاً با حکم ایجاد حق نمیشود بلکه قاضی اعلام می کند که حقی بنفع یکی از طرفین موجود بوده است.
 - ۳) حکم دارای اعتبار شیشوی محکوم بها است
 - ۴) حکم بموقع اجراء گذاشته میشود.
 - ۵) حکم اعتبار سند رسمی را دارد بنا بر این تا وقتی که جعلیت آن اثبات نشده است معتبر است
- پس از آنکه قاضی نسبت بموضوعی حکم صادر کرد دیگر نمیتواند دو باره بآن موضوع رسیدگی نموده حکم خود را فسخ کند و یا در صورت قطعیت مانع اجرای آن بشود مگر در مورد اعتراض بر حکم غیابی و اعاده محاکمه و اعتراض شخص ثالث - ولی حاکم قضیه میتواند در حکم خود مسئولیت نسبت بخسارات را قبول نموده و مقدار خسارت را با رجوع بخبره معین کند و پس از تقویم خبره مقدار آن را ضمن حکم علیحده اعلام نماید.

در ضمن مطالعه موارد نقض در دیوان تمیز یا اعاده محاکمه بیان خواهد شد، در هر حال در صورتی که کسی بجهتی حکمی را باطل بداند فقط از راه شکایت بر حکم میتواند تقاضای بطلان آن را بنماید نه اینکه عرضحال بدوی به مدعی به بطلان حکم بدهد البته این در صورتی است که بر رأی صادره بتوان اطلاق حکم نمود ولی اگر رأی از طرف مقامی که صلاحیت برای قضاوت ندارد صادر شده باشد در این صورت بر رأی صادر نمیتوان اطلاق حکم نمود تا شکایت از آن بطریق شکایت از حکم بعمل آید بلکه اگر چنین ورقه ای از طرف کسی در دادگاهی ارائه شود طرف دیگر حق دارد بخواهد که دادگاه بآن ترتیب اثر ندهد.

ابلاغ داد نامه

بر طبق ماده ۱۵۳ اصول محاکماتی که در شرف تصویب است مدیر دفتر باید فوراً پس از امضای داد نامه بعد از اصحاب دعوی رو نوشت آن را تهیه نموده و بمأمور تسلیم نماید که در موقع ابلاغ با اصحاب دعوی داده شود.

ابلاغ داد نامه از چند جهت لازم است :

- ۱) محکوم علیه بتواند در ظرف مدت قانونی از حکم شکایت نماید.
 - ۲) اگر شکایتی از حکم نشد پس از انقضاء موعده قانونی قطعی شده و بتوان آن را بموقع اجراء گذارد - زیرا مطابق ماده ۱۵۵ اصول محاکماتی حکم در شرف تصویب است « هیچ حکم یا قراری رانمی توان اجراء نمود مگر اینکه داد نامه یا رو نوشت مصدق آن بطرفین یا وکیل آنان ابلاغ شده باشد - طریقه ابلاغ داد نامه مطابق قواعدی است که برای ابلاغ عرضحال و سایر اوراق مقرر است برای ابلاغ داد نامه ابلاغ رو نوشت مصدق کافی است »
- اطلاع بر مفاد حکم ما را از ابلاغ آن بی نیاز نمی نماید بهمین جهت حضور اطراف دعوی در جلسه بی که حکم اعلام میشود کافی بوده و بعداً میبایستی اقسام به

تفسیر

بر طبق مستفاد از ماده ۶۱۸ اصول مها کماآت حقوقی در مورد حدوث اختلاف و منازعه در مفاد حکم تقدیم اظهار نامه باعث تأخیر اجرای حکم خواهد شد تا زمانیکه محکمه ای که حکم را داده است قرار لازم را بدهد. در صورتیکه مفاد حکم روشن نباشد ممکن است دادگاه آن را تفسیر نماید و ای دادگاهها باید در ضمن تفسیر تمیزی در مفاد اصلی حکم ندهند.

تصحیح

قانون تسریع مها کماآت تصحیح احکام را بترتیب زیر پیش بینی کرده:

ماده ۲۴ - هرگاه محکمه در حسابی اشتباه کرده و یا قسمتی از مدعی به را که بشبوت رسیده سهوادر حکم فکر نکرده باشد پس از صدور حکم و تا قبل از صدور ررقه اجرائیه حکم را تصحیح میکنند - این تصحیح حکم تلقی شده بطرفین دعوی ابلاغ خواهد شد و در مدت قانونی مطابق مقررات قابل استیناف و تمیز است ولی حکم در قسمتی که مورد اشتباه و سهو نبوده در صورت قطعیت اجراء خواهد شد.

ولی دادگاه نباید بعنوان تصحیح تغییراتی دهد ولی اگر حکم بمرحله استیناف رفته باشد دیگر دادگاه بدوی مبادرت تصحیح نکرده بلکه دادگاه استیناف اگر اشکال دیگری مشاهده نکنند حکم را تنفیذ کرده و بتقاضای ذینفع فقط مورد سهو و اشتباه را تصحیح خواهند نمود این حکم تصحیح در مدت قانونی و مطابق مقررات قابل تمیز خواهد بود.

اثر اعلامی حکم

معمولاً وقتی دادگاه حکم میدهد وجود حق سابق را اعلام می نماید و حق جدید یکی از طرفین اعطاء نمی

کند بدیهی است ممکن است اشتباه کرده و حقی را برای غیر صاحب حق قائل شود ولی در این مورد منشأ این ایجاد حق اشتباه است - اگر قاضی کسی را طلبکار بشناسد حق شخص طلبکار سابقاً هم موجود بوده و پس از حکم باهمه خصوصیتی که داشته باقی خواهد ماند و یا اگر کسی را مالک مالی بشناسد حق مالکیت او را اعلام میکند ولی بعضی از احکام ایجاد حق می نماید مثل حکم بطلاق وقتی از طرف دادگاه صادر میشود (در کشور هائی که از طرف دادگاه حکم طلاق صادر میشود) طلاق سابقاً موجود نبوده و وقتی حکم بآن میدهد و ضمیت زوجین را تفسیر میدهد و حکم باینکه طلبکار مال توقیف شده بِنفع خود را تملك نماید در اینصورت حق مالکیت بِنفع محکوم له ایجاد می گردد.

در موردیکه دادگاه حکم ببطالان میدهد و بافسخ معامله ثنی را اعلام کنند نباید تصور کرد دادگاه ایجاد حقی می نماید زیرا بطلان معامله و یا حق فسخ قبل از حکم هم موجود بوده منتهی حکم وضعیت سابق را اعلام می نماید.

اعتبار شیئی محکوم بها

هر حکمی بمجرد صدور دارای اعتبار شیئی محکوم بها است منتهی اگر قابل شکایت باشد این اعتبار موقتی است و وقتی توان از طرق عادی و یا اعاده محاکمه و تمیز نسبت بآن اعتراض کرد این اعتبار شیئی محکوم بها قطعی می شود.

اثر اعتبار شیئی محکوم بها

این اثر را ممکن است بدو قسمت منقسم کرد اثر مثبت باین معنی که حق مورد حکم ممکن است بِنفع ذیحق اجراء شود و اثر منفی و آن اینست که دعوی کاملاً از بین رفته و دیگر تجدید نمیشود.

اعتبار شیئی محکوم بها از اینجهت است که دعوی

مختومه نباید قابل تجدید باشد و اگر نه انتظام جامعه مختل می گردد - درست است که گاه حکم صادره ممکن است قابل خدشه باشد ولی منافع جامعه و آرامش آن اقتضاء میکند که در این مورد هم همان اثر را قائل شویم مثل اینکه با قبول مرور زمان ممکن است حقی هم تفریط شود با وجود این اصل مرور زمان را نظر بمصالح جامعه قبول می کنیم بالاخره باید برای دعاری خاتمه قائل شد تا آرامش جامعه حفظ گردد.

اعتبار شیئی محکوم بها آیا حق قانون است باین بیان قاضی بدون اینکه از طرف شخص ذینفع هم بآن ایراد شود آن را مکلف است رعایت کند و مجدداً بقضیه مختومه رسیدگی ننماید و یا اینکه باید یکی از طرفین ایراد نماید تا قاضی از رسیدگی خود داری کند - اگر ایراد باعتبار شیئی محکوم بها را از قبیل مرور زمان بدانیم باید بگوئیم محتاج بایراد شخص ذینفع است ولی بهتر اینست که در چنین موردی داد گاه را مکلف بدانیم که از رسیدگی خود داری کند زیرا اعتبار شیئی محکوم بها با مرور زمان قابل قیاس نیست اینجا حکمی از داد گاه صادر شده که برای طرفین مطاع است حتی طرفین حق ندارند از مفاد آن صرف نظر کرده و بتجدید رسیدگی رضایت دهند.

کلیه احکام صادره داری اعتبار شیئی محکوم بها میباشد ولی در مواردیکه رسیدگی دادگاه از نظر اداری است تصمیمی که صادر میشود داری اعتبار شیئی محکوم بهائی باشد.

آرائی که نسبت بحواشی محاکمه صادر میشود نیز داری اعتبار شیئی محکوم بها بوده، مثلاً داد گاهی که قرار عدم صلاحیت در موضوعی صادر کرده نمی تواند نسبت بآن موضوع رسیدگی نماید - قرار های قرینه داری این اثر می باشد مثلاً قراری نسبت بصحت انتساب سند صادر شده داد گاه مکلف است در حکمی که بعداً صادر میکند مفاد آن را رعایت نماید مگر اینکه بدلیل دیگری از رعایت مفاد آن صرف نظر کند - رأی هائی که نسبت بحواشی مقدماتی دعوی صادر شده بدون اینکه از روی آن بتوان نتیجه

دعوی را پیش بینی کرد یعنی قرار های اعدادی مثل قرار استماع شهادت شهود یا قرار تحقیق محلی چه حالی را دارند آیا داری این اثر میباشد یا نه ؟ اصولاً این قسم آراء نیز اثر اعتبار شیئی محکوم بها را دارا بوده مثلاً اگر دادگاه قرار تحقیقاتی صادر نمود مکلف است آن را بموقع اجراء گذارد مگر اینکه یکی از طرفین نسبت باصل دعوی اقرار نموده که دیگر احتیاجی باجرای آن نیست وقتی گفته میشود رأیی داری اعتبار شیئی محکوم بها است منظور فقط قسمتی از آنست که قاضی نتیجه رأی خود را اظهار میکنند قسمتهائی که مربوط بجهت دعوی است این اثر را ندارند.

اثر نسبی احکام

اعتبار شیئی محکوم بها چنانچه قبلاً دیده شد فقط محدود بموضوع رأی میباشد بنا بر این اقامه دعوائی که موضوع آن غیر از دعوی اول باشد مانعی ندارد مثلاً نسبت بملکی ضمن دعوی اولی ادعای مالکیت شده است و مدعی محکوم گردیده همین مدعی میتواند نسبت بآن ملک ادعای حق انتفاع کند زیرا حق انتفاع غیر از حق مالکیت است بالعکس اگر کسی نصف وجه نقد مذکوره در سندی را دعوی کند و محکوم شود بعداً نمی تواند نصف دیگر آن را مورد مطالبه قرار دهد زیرا این دو موضوع یکی است اگر سبب دعوی جدید غیر از دعوی اول است تجدید آن ممکن است اگر چه موضوع هر دو یکی باشد مثلاً کسی بعنوان صاحبی که با او شده است دعوی مالکیت نسبت بملکی بر علیه دیگری می نماید و محکوم میشود بعداً بعنوان وراثت اقامه دعوی میکنند این اقامه دعوی ثانی مانعی ندارد زیرا درست است که این دو دعوی موضوعاً واحد می باشند ولی سبب اقامه دعوی در این دو مختلف است تعدد سبب موجب تعدد دعوی میگردد ولی باید سبب مختلف باشد تا دعوی متفاوت گردد بنا بر این اگر کسی دعوائی را نظر بمدارکی اقامه کند و محکوم شود نمیتواند دلیل دیگری عنوان کرده و آن دعوی را مجدداً اقامه نماید زیرا با دلیل تازه نمیشود گفت که دعوی اقامه شده غیر دعوی اول است.